

روح و ریحان و جنت نعيم

تفسير

الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

قسمت آخر

آيت الله حسن حسن زاده آملی

تبرک به تمسک کلام معجز نظام صادق آل محمد صلوات الله عليهم در تفسير ظهور: جميع اين مراتب طهارت را که موصل به فنای توحيد افعالی و صفاتی و ذاتی، و موجب نیل به تجلی ذاتی اند، اين کلام معجز نظام سلاله نبوت صادق آل محمد - صلوات الله عليهم - که مسحه ای از علم الهی و قبسی از نور مشکات رسالت و نفحه ای از شمیم رياض امامت است، به نحو اتم و اکمل حایز است، و آن را امین الاسلام طبرسی در تفسير شريف مجمع البيان در بیان کریمه «**وسقیهم ریحهم شراباً طهوراً**» (انسان، ۷۶/۲۱) بدین صورت روایت فرموده است: «**أي يطهرهم عن كل شيء سوى الله إذ لا طاهر من تدنس بشيء من الأکوان إلا الله**».

من در امت خاتم انبیا از عرب و عجم، کلامی بدین پایه که از صادق آل محمد در غایت قصوای طهارت انسانی روایت شده است از هیچ عارفی نه دیده ام و نه شنیده ام.

در این کریمه، رب ابرار ساقی ابرار است. در اضافه رب به هم ضمیر دقت شود، و

حقیقت امر در بیان رب آنست که شیخ اکبر طائفی در فصّ اسماعیلی فصوص الحکم فرموده است: «اعلم أن مسمى الله أحدي بالذات، كل بالأسماء، فكل موجود فماله من الله إلا ربه خاصة يستحيل أن يكون له الكل، فلكل شخص اسم هو ربه وذلك الشخص جسم وهو قلبه...».

آری هر موجودی ربّ خاصّ خود را می خواند، و «الله» سبحانه رب العالمین است؛ نکته ۷۵۵ کتاب ما «هزار و یک نکته» چیزی که در ربّ سخن گفته است الحمد لله ربّ العالمین. در این گونه مسایل باید به حقیقت توحید صمدی توجه تام داشت و به سراین حقیقت رسید که هر موجودی جدولی از بحر وجود صمدی است.

طهور، صیغت مبالغت است، طاهر پاک است و طهور هم پاک و هم پاک کننده، آب مضاف ممکن است که پاک باشد اما پاک کننده نیست، شراب طهور هم پاک است و هم پاک کننده. این شراب، ابرار را از چه چیز تطهیر می کند؟ امام فرمود: از هر چه که جز خدا است زیرا که طاهر از دنس اکوان جز خدا نیست. و مراد از دنس نقص امکان است، و مراد از اکوان موجودات، که خداوند از نواقص ممکنات طاهر است زیرا که صمد حق است. این شراب انسان را از ماسوی الله شست و شو می دهد. این بود سخن به اختصار ما در بیان حدیث «دم علی الطهارة یوسع علیک الرزق».

بیتها

در مطلب مذکور که علم و عمل انسان سازند، و انسان همان علم و عمل خود است، شایسته است که در امثال و نظایر این دو حدیث که تفسیر انفسی آیات قرآنی اند دقت بسزا شود و تدبّر و توغّل تام صورت گیرد: حدیث نخست این که جناب ابن بابویه - رحمة الله علیه - در مجلس اول امالی روایت کرده است که قیس بن عاصم به نزد حضرت رسول الله ﷺ تشریف یافته است و عرض کرده است: «یا نبی الله عظنا موعظة نتفع بها فإنا قوم نعبر فی البرية؛ فقال رسول الله ﷺ: یا قیس إن مع العزّ ذلاً، وإن مع الحیوة موتاً، وإن مع الدنیا آخرة، وإن لكل شیء حسیباً، وعلی کل شیء رقیباً، وإن لكل حسنة ثواباً، و لكل سیئة عقاباً، و لكل أجل کتاباً؛ وإنه لا بدّ لك یا قیس من قرین یدفن معك وهو حیّ و تدفن معه و انت میت فان كان کریماً أکرّمک و إن كان لثیماً أسلمک ثم لا یحشر الا معک و لا تبعث إلا معه و لا تستل إلا عنه فلا تجعله الا صالحاً فانه إن صلح آنست به و إن فسد لا تستوحش إلا منه وهو فعلک...».

و حدیث دوم این که جناب فیض در باب چهاردهم علم الیقین از حضرت امام محمد باقر علوم النبیین - صلوات الله علیه - روایت فرموده است که: «أحسنوا الظن بالله و اعلموا أن للجنة ثمانية أبواب عرض كل باب منها مسیر أربعمائة سنة».

بیان ابواب هشتگانه بهشت گفته آمد؛ و عرض هریاب به مسیر مذکور در روایت ناظر به

تجرد نفس ناطقه انسانی وسعه رحمت حق سبحانه به بندگان اوست، و سنه را مانند شهر و یوم و لیل و ساعت و نظایر آنها مراتب طولی است.

آن که خواجه در فصل پانزدهم تذکره فرمود: «پس چون از سجن به سجین رسید...» سجن زندانست و سجین زندان سخت تنگ و تاریک، چنان که لفظ مدغم و فشرده آن حاکی است.

تبصرة: کلمه ۳۱۵ کتاب ما «هزار و یک کلمه»، مطلبی در بسم الله الرحمن الرحيم است که شایان نقل در این مقام است و آن این که: «در کتاب فصل الخطاب فی عدم تحریف کتاب رب الأرباب به نحو مستوفی و مستدل تقریر و تحریر کرده ایم که قرآن کریم نازل بر پیغمبر خاتم ﷺ، همین ما بین الدفتین است که در دست مسلمانان است، و هیأت کلمات و آیات و سور و ترتیب آنها به تواتر محفوظ اند، و به حکم وحی و دستور رسول الله تنظیم شده اند؛ اکنون در این کلمه هدف ما این است که ادعیه مأثوره از اهل بیت عصمت و طهارت مثل صحیفه سجادیه و جوشن کبیر و صحف و ادعیه مأثوره از اهل بیت عصمت و طهارت مثل صحیفه سجادیه و جوشن کبیر و صحف و ادعیه دیگر به کریمه بسم الله الرحمن الرحيم افتتاح نشده اند. علت عدم افتتاح آنها بدین کریمه، احترام به حفظ حدود قرآنست که مبادا توهم و تقوّه شود که ادعیه مأثوره به خصوص ادعیه طوال، با آن فصاحت و بلاغتی که دارند از سور قرآنی اند. فی الکافی باسناده عن فرات بن احنف عن ابی جعفر ﷺ قال سمعته يقول: «اول كل كتاب نزل من السماء بسم الله الرحمن الرحيم»^۱

و سورة توبه به اجماع امت با بسم الله الرحمن الرحيم نازل نشده است و همه این را می دانستند و از ضروریات دین است. و چه بسیار ادعیه را می بینیم که در عبارات قدماء و نسخ پیشین مفتوح به کریمه بسم الله الرحمن الرحيم نیستند و در بعد از بی توجهی نساخت و کتاب بدان کریمه آغاز شدند، فافهم و تدبر.

فائدة: این فایده مناظره ایست که در کلمه ۲۳۱، هزار و یک کلمه آورده ام و صورت آن این است: جناب استاد علامه حاج میرزا ابوالحسن شعرانی - رضوان الله علیه - در تعلیقه ای بر ترجمه نفس المهموم فرموده است: «ومن بنده مترجم این کتاب را با ملحدی اتفاق بحثی افتاد که ذکر آن فائدت بسیار دارد، گفت: در قرآن است که علیها تسعة عشر (مدر، ۲۱/۷۴)، نوزده نگاهبان برجهم گماشته اند، این عدد برای چیست؟

گفتم: عدد را گاه برای مبالغت آورند و غرض به خصوص آن عدد نیست، چنان که فرمود: «ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم» (توبه، ۸۰/۹)، اگر هفتاد بار استغفار کنی برای ایشان خدا آنان را نیامرزد. و در محاورات گوئیم: ده بار ترا دعوت کردم به خانه من نیامدی. صد بار ترا نصیحت کردم نشنیدی.

گفت: نوزده عدد اندك است و مبالغه را نشاید.

گفتم: مبالغت در هر جا به تناسب محل است، بر در زندان دو پاسبان بس است هر چند هزار کس به درون باشند، پس نوزده در اینجا مبالغه را کافی است.

گفت: گیرم که چنین است، نوزده چرا اختیار افتاد، ده چرا نگفت؟

گفتم: بزرگ تر عددی که ممکن بود در سیاق آیت ها آورده شود، آورد زیادتی مبالغت را که فواصل همه «راء» است «انه فَكَّرَ وَقَدَّرَ. فَتَقَلَّلَ كَيْفَ قَدَّرَ. ثُمَّ قَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ. ثُمَّ نَظَرَ. ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ» و همچنین تا «لِوَاخِةٍ لِلْبَشْرِ. عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ» (مدثر، ۱۸/۷۴-۲۹) و در اینجا از عشر تا تسعة عشر هریک را می فرمود مناسب بود، و تسعة عشر بزرگ تر عدد مناسب بود، آن اختیار افتاد.

چون این بشنید سخت شگفت آمدش و گفت: بسیار در آیات قرآن تفکر می کنید.

گفتم: قرآن برای همین آمد که تفکر کنند در آن، قوله تعالی: «إِنَّمَا يَتَلَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَتْفَالُهَا» (محمد، ۲۴/۴۷).

لطیفه: این لطیفه نیز یکی از کلمات هزار و یک کلمه نگارنده است که نقل آن را در اینجا مناسب می بینم، و آن این که: «مَثَلِي مَعْرُوفٌ» بر سر زبانها دایر است که «هر را از بر تمیز نمی دهد» یا «فرق میان هر و بر را نمی گذارد». شخصی مدعی فضل در محاوره ای می گفت: «هر را از نر تمیز نمی دهد» که بر با بآء را نر با نون می گفت، و چون به ریشه مثل آگاهی نداشت بر این گمان بود که هر و نر ناظر به بسم الله الرحمن الرحیم است.

این مثل از امثال تازی است؛ در شرح ابو منصور موهوب بن احمد جوالیقی بر ادب الکاتب ابن قتیبه آمده است: «وقولهم: (ما يعرف هرآ من بر) قال الفراء: الهر العقوق والبر اللطف، والمعنى لا يعرف برآ من عقوق. وقال خلد بن كلثوم: الهر السنور والبر الجرذ. وقال ابن الأعرابي: ما يعرفها را من بارأ لو كتبت له. وقال ابو عبيدة: «ما يعرف الهر هرة من البربرة، والهرهرة صوت الضأن والبربرة صوت المعز».^۲

ادب الکاتب یاد شده یکی از چهار کتاب ارکان ادبی عربی است، سه دیگر: کامل مبرد، و بیان و تبیین جاحظ، و آمالی قالی است.

ابن خلدون در مقدمه تاریخ در پیرامون موضوع «علم الأدب» گوید: «وسمعنا من شیوخنا فی مجالس التعليم أن أصول هذا الفن واركانه اربعة دواوين وهي أدب الکاتب لابن قتیبه، وکتاب الکامل للمبرد، وکتاب البیان والتبیین للجاحظ، وکتاب النوادر لأبی علی القالی البغدادی، وما سوى هذه الأربعة فتبع لها وفروع عنها».^۳

متعلّق ظرف «بسم الله الرحمن الرحيم»

درباره متعلق ظرف «بسم الله...» سوره مبارکه فاتحه باید گفت خود اياك نستعين ادلّ دليل است که بسم الله متعلق به استعين مقدر است؛ و حدیثی از توحید صدوق گفته آید که: «بسم الله ابي استعين على اموري كلها بالله».

در کلمه یازدهم کتاب هزار و یک کلمه گفته ایم: «حروف جاره در حکم ظروف اند، یعنی چنان که ظروف متعلق اند و متعلق می خواهند، حروف جاره نیز در این حکم با ظروف شریک اند، لذا نحوی ظرف را بر جبار و مجرور نیز اطلاق می کند و می گوید این جار و مجرور ظرفی است لغوی یا ظرفی است مستقر.

ظرف لغو در اصطلاح نحو مقابل ظرف مستقر است؛ و اصطلاح هر قوم را باید حفظ کرد. ظرف مستقر ظرفی است که ضمیر در آن خفته و نهفته است و بجای ضمیر نشسته است؛ و ظرف لغو ظرفی است که خالی از ضمیر است و بجای ضمیر نشسته است، و به همین مناسبت که خالی و عاری از ضمیر است، آن را ظرف لغو گفته اند.

اگر متعلق ظرف مطلقاً چه جار و مجرور و چه غیر آن از ظروف دیگر، افعال عموم مقدر باشد، آن ظرف مستقر است و گرنه ظرف لغو. افعال عموم در این نظم فارسی آمده است:

بیتنا

«افعال عموم نزد ارباب عقول

کون است و وجود است و ثبوت است و حصول»

تفصیل ضابطه مذکور این است که در سه صورت ظرف لغو است و در یک صورت ظرف مستقر بدین بیان:

۱. اگر متعلق ظرف افعال عموم و مقدر باشد ظرف مستقر است، مثل «زید فی الدار» چنان که گویی «زید عندک».

۲. اگر متعلق ظرف افعال عموم باشد و مقدر نباشد ظرف لغو است، مثل «زید کائن فی الدار، زید کائن عندک».

۳. اگر متعلق ظرف افعال خصوص و مقدر باشد باز ظرف لغو است، مثل «بسم الله» استعین یا ابتدا یا نحو آنها مقدر است.

۴. اگر متعلق ظرف افعال خصوص ظاهر باشد نیز ظرف لغو است، مثل «زید دخل فی الدار».

در قسم اول چون خبر محذوف است و ظرف بجای آن نشسته است و در خبر ضمیر

است، بدین لحاظ گویند ضمیر در ظرف استقرار دارد و ظرف مستقر است. مثلاً «زید فی الدار» تقدیر واصل آن «زید کائن فی الدار» است که در کائن، ضمیر مستتر است و رابط خبر به مبتدا است و فی الدار بجای کائن نشسته است که ناچار ضمیر در ظرف قرار گرفته است؛ و اما آن سه وجه دیگر چنین نیستند زیرا که خالی و عاری از ضمیراند که از این عاری بودن از ضمیر تعبیر به لغو کرده اند.

جناب فیض در اوّل تفسیر فاتحه از صافی آورده است: «فی التوحید، و فی تفسیر الإمام عن أمير المؤمنين علیه السلام: «اللّٰهُ هُوَ الَّذِي يَتَّأَلُهُ إِلَهِي كُلِّ مَخْلُوقٍ عِنْدَ الْحَوَائِجِ وَالشَّدَائِدِ إِذَا انْقَطَعَ الرَّجَاءُ مِنْ كُلِّ مَنْ دُونِهِ وَتَقَطَّعَ الْأَسْبَابُ مِنْ جَمِيعٍ مِنْ سِوَاهُ؛ تَقُولُ: بِسْمِ اللّٰهِ، أَيِ اسْتَعِينِ عَلَى امْرُورِي كُلِّهَا بِاللّٰهِ الَّذِي لَا تَحَقُّقَ (لَا تَحَقُّقُ - خ) الْعِبَادَةَ إِلَّا لَهُ الْمَغِيثُ إِذَا اسْتَعَيْثَ وَالْمَجِيبُ إِذَا دَعَى»^۴.

ظهورت الموجودات عن «بسم الله الرحمن الرحيم»

مولی عبدالصمد همدانی - رضوان الله علیه - در کتاب گرانقدر بحر المعارف آورده است که امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده است: «ظهورت الموجودات عن بسم الله الرحمن الرحيم»^۵.

بیتنا

«الموجودات»، جمع محلی به الف و لام است که شامل همه ما سوی الله از صادر نخستین تا انزل مراتب عالم طبیعت است که همه از ذات واجب الوجود تعالی شأنه مشتق اند، اشتقاقی که از آن سوی - یعنی از جانب واجب - اضافه اشراقی است، و از این سوی که جانب ممکن است اضافه فقری. و از جمله موجودات، قرآن فرقان کتبی است که از بسم الله الرحمن الرحيم است.

ای عزیز توحید صمدی ناطق است به این که یک نظام وجودی ازلی و ابدی است که باطن و ظاهر آن حق است و کثرات که اسمای تکوینی و مظاهر آن به نام خلق اند به تعبیری از آن وجود مشتق اند «هو الأول والآخر والظاهر والباطن» (حدید، ۳/۵۷).

حدیث اشتقاق که: «هذا محمد وأنا الحميد المحمود في فعالي شفقت له اسماً من اسمي، وهذا علي وأنا العلي العظيم شفقت له اسماً من اسمي...» و نظایر آن، در بیان اشتقاق مظاهر از وجود واجبی ازلی و ابدی، لسان صدق و ناطق به حق اند؛ چنان که توحید صمدی حاکم است که اسمای تکوینی مشتق از وجود، مساوق حق یعنی کلمات وجودی نفاذ ندارند. قوله سبحانه: «ولو آتوا في الأرض من شجرة أقلام والبحر يمده من بعده سبعة أبحر ما نفدت كلمات الله إن الله عزيز حكيم» (لقمان، ۳۱/۲۷)؛ «قل لو كان البحر مداداً لكلمات ربّي لنفد البحر قبل أن تنفذ كلمات ربّي ولو جئنا بمثله مدداً» (کهف، ۱۸/۱۰۹).

ای عزیز چنان که همه موجودات از بسم الله الرحمن الرحيم ظاهر شده اند و پدید آمده اند، همچنین بسم الله الرحمن الرحيم برای انسان عارف سالک کلید تنزل حقایق از غیب به شهادت است چه این که بسم الله الرحمن الرحيم عارف به منزلت کن باری تعالی است، قوله سبحانه: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (یس، ۸۲/۳۶). شیخ اکبر، محیی الدین در رساله کريمة «الدر المکنون والجواهر المصون فی علم الحروف» چه نیکو فرموده است: «قال الشيخ ابويعزى -رضى الله عنه- : اعلم أن منزلة بسم الله الرحمن الرحيم من العارف بمنزلة كن من الباری جلّ و علا، ومن فاته في هذا الفن سرّ بسم الله الرحمن الرحيم فلا يطمع أن يفتح عليه بشيء فانها الباب المفتوح والسرّ الممنوح، وفضائلها جمّة لا يعلمها سائر الأمة».

و در سؤال صد و چهل و هفتم باب هفتاد و سه فتوحات مکیه پس از نقل قول رصین و وزین «قول بسم الله للعبد الكامل في التكوين بمنزلة كن للحق» گوید:

«اليوم تقول للشيء كن فيكون، فقال ﷺ: فلا يقول احد من أهل الجنة لشيء كن إلا ويكون».

و نیز شیخ عارف مذکور در سؤال صد و پنجاه و چهارم از باب هفتاد و سوم فتوحات مکیه پس از بیان بسملة فاتحة الكتاب که در اوایل این صحیفه نقل کرده ایم، گوید: «ولكن بعض العباد له كن دون بسم الله وهم الأكابر، جاء عن رسول الله ﷺ في غزوة تبوك أنهم رأوا شخصاً فلم يعرفوه، فقال له رسول الله ﷺ: كن أبا ذر فكان هو أبا ذر، ولم يقل بسم الله فكانت كن منه الإلهية...».

و نیز در باب سیصد و شصت و یک فتوحات گوید: «لم يرد نصّ عن الله ولا عن رسوله في مخلوق أنه أعطى كن سوى الإنسان خاصة، فظهر ذلك في وقت في النبي ﷺ في غزوة تبوك فقال: كن أبا ذر فكان أبا ذر».

وورد فی الخبر فی أهل الجنة أن الملك يأتي إليهم فيقول لهم بعد أن يستأذن عليهم في الدخول فإذا دخل ناولهم كتاباً من عند الله بعد أن يسلم عليهم من الله وإذا في الكتاب لكل انسان يخاطب به: من الحي القيوم الذي لا يموت إلى الحي القيوم الذي لا يموت، أما بعد فاني أقول للشيء كن فيكون، وقد جعلتك اليوم تقول للشيء كن فيكون، فقال ﷺ: فلا يقول أحد من أهل الجنة للشيء كن إلا ويكون، فجاء بشيء وهو من انكر النكرات فعم...»^۶

حاصل این که بسم الله عارف به منزلت کن الله جلّ جلاله است، و باید از بسم الله به روی انسان درهایی گشوده شود. و در خبر آمده است که ملکی از جانب حق تعالی براهل بهشت وارد می شود و پس از اذن دخول و سلام حق تعالی را به آنان رساندن، نامه ای از

خداوند عالم بدانها می دهد که به هر یک خطاب می شود: این کتابی است از حی قیوم که نمی میرد به حی قیوم که نمی میرد، اما بعد من به شیء می گویم کن فیکون، تو را در امروز چنان گردانیدم که به شیء بگویی کن فیکون.

تبصره: اگر این بیان با مطلب شامخی که نیز شیخ عارف مذکور در فص اسحاقی فصوص الحکم افاده فرموده است که: «العارف یخلق بهمته ما یکون له وجود من خارج محلّ الهمة ولكن لا تزال الهمة تحفظه» ضمیمه گردد نکاتی بسیار دقیق در معرفت نفس انسانی عائد می شود.

ای عزیز، این مقام به دانایی مفاهیم اسمای الهی و آیات قرآنی نیست بلکه به دارایی آنها است. جناب کلینی در کتاب شریف اصول کافی از امام صادق علیه السلام روایت فرموده است که شخصی همراه حضرت عیسی علیه السلام بود تا به دریا رسیدند و با حضرت عیسی بر روی آب راه می رفتند و از دریا می گذشتند، آن شخص به این فکر افتاد که حضرت چه می گوید و چه می کند که بر روی دریا این گونه راه می رود؟، دید حضرت می گوید بسم الله، از روی عجب به این گمان افتاد که اگر خودش مستقلاً بسم الله بگوید و از تبعیت کامل بیرون آید مانند آن حضرت می تواند بر آب بگذرد، از کامل بریدن همان و غرق شدن همان؛ استغاثه به حضرت روح الله نمود و آن جناب نجاتش داد.

بیشک

در روایت دارد آن شخص قصیر بود، حضرت عیسی پس از آن که او را از غرق نجات داد به گفت: ما قلت یا قصیر؟ قال: قلت هذا روح الله یمشی علی الماء وأنا أمشی علی الماء فدخلتني من ذلك عجب؟ فقال له عیسی علیه السلام: لقد وضعت نفسک فی غیر الموضع الذی وضعت الله فیہ فمقتک الله علی ما قلت فتب إلى الله عزوجل مما قلت.

یعنی حضرت عیسی علیه السلام گفت: ای قصیر چه گفتی که غرق شدی؟ گفت: گفتم این روح الله است که بر آب راه می رود و من هم بر آب راه می روم و از این پندار خود بینی به من روی آورد؛ عیسی علیه السلام به او گفت: خود را بیرون از اندازه ای که خدا تو را در آن نهاده است نهاده ای پس بنا بر آنچه گفتی بر تو خشم گرفت، پس بسوی خدا از آنچه گفته ای بازگشت کن.^۷

آری آن بسم الله در آب تصرف می کند که از جان برخیزد و سر بسم الله برای او حاصل شده باشد، و آن روح عیسوی است که إبراء اکمه و أبرص و إحيای موتی می نمود. خلاصه این که انسان عیسوی مشرب را، چنین دست تصرف است.

تبصره - خیر مذکور در نامه رساندن ملک به اهل جنت، برای اهل مرتبه عالیّه جنت نیست زیرا که جنت را درجات و مراتب است، اهل جنتی هستند که از حق سبحانه بی واسطه سلام می شنوند و مقام می یابند، و برای اهل جنت یاد شده، ملک واسطه بود

فافهم؛ و به گفتار شیوا و رسا و شیرین و دلنشین خواجه طوسی در فصل ششم تذکره آغاز و انجام: «کمال اهل یمین بهشت باشد، و کمال بهشت به سابقان...».

«دفتر دل» که یکی از آثار منظوم نگارنده است به عدد حروف کریمه بسم الله الرحمن الرحیم در بیان «ظهورت الموجودات عن بسم الله الرحمن الرحیم» در نوزده بند سروده شده است، و عنوان هر بند آن بدین صورت است:

الف - به بسم الله الرحمن الرحیم است	که عارف در مقام کن مقیم است
ب - به بسم الله الرحمن الرحیم است	که عارف مُحیی عظم رمیم است
ج - به بسم الله الرحمن الرحیم است	گرت فتحی زفتاح علیم است
د - به بسم الله الرحمن الرحیم است	که خود حبّ بقا امر حکیم است
ه - به بسم الله الرحمن الرحیم است	سراسر آنچه قرآن کریم است
و - به بسم الله الرحمن الرحیم است	که عقل اندر صراط مستقیم است
ز - به بسم الله الرحمن الرحیم است	دلی کو اعظم از عرش عظیم است
ح - به بسم الله الرحمن الرحیم است	دوائی را که درمان سقیم است
ط - به بسم الله الرحمن الرحیم است	دلی با دل حمیم است و صمیم است
ی - به بسم الله الرحمن الرحیم است	تمثلها که در قلب سلیم است
یا - به بسم الله الرحمن الرحیم است	که بینی نطفه ای در یتیم است
یب - به بسم الله الرحمن الرحیم است	که آدم ایمن از دیو رجیم است
یج - به بسم الله الرحمن الرحیم است	که قبض و بسط براصل قویم است
ید - به بسم الله الرحمن الرحیم است	ظهوری کز حدیث و کز قدیم است
یه - به بسم الله الرحمن الرحیم است	که آن اصحاب کهف است و رقیم است
یو - به بسم الله الرحمن الرحیم است	که در عالم امام لطف عمیم است
یز - به بسم الله الرحمن الرحیم است	کنوزی کان الف و لا و میم است
یح - به بسم الله الرحمن الرحیم است	که عارف فارغ از امید و بیم است
یط - به بسم الله الرحمن الرحیم است	تجلی ها چو صرصر تا نسیم است

خلوت و قرائت «بسم الله الرحمن الرحيم» به عدد قوای آن

شیخ اکبر محیی الدین طائی در رساله «الدر المکنون والجواهر المصون فی علم الحروف» گوید: «من تلی بسم الله الرحمن الرحیم عدد قواه الظاهرة وهی ۷۸۶، ثم صلی علی النبی وآله ۱۳۲، فانه لا یسأل الله شیئاً إلا أعطاه، وإن واطب علی ذلك یوشک أن یشکون مستجاب الدعوة».

و نیز در همان رساله گرانقدر فرموده است: «البسملة آیه من أول کل سورة، و خلوتها ۱۹ يوماً؛ ومن فاته فی هذا الفن سرّ بسم الله الرحمن الرحیم فلا یطعم أن یفتح علیه بشيء فانها الباب المفتوح والسرّ الممنوح، وفضائلها جمّة لا یعلمها سائر الأمة؛ وتلی کل یوم فی الخلوّة تسعة عشر ألفاً. ومن تصرّف بها نال الکمال المطلق والسرّ المحقق، وکان من المتصرّفين بسرّ بسم الله الرحمن الرحیم تصرّفاً فائقاً تاماً».

واعلم أن منزلة بسم الله الرحمن الرحیم من العارف، بمنزلة کن من الباری جلّ وعلی، وهی السرّ الاکبر والیاقوت الاحمر، وکم تصرّف بها العارفون، وکم الف فی فضلها العالمون، ولس لنا أن نکشف الأسرار إلا للأخیار، فافهم السرّ العظیم یا ابن الحکیم أنت الصدیق لمن أفادک التحقیق.

در دفتر دل نیز ثبت شده است که :

به بسم الله الرحمن الرحیم است	که عارف در مقام کُن مقیم است
کُن اَلله و بسم الله عارف	چه خوش و ززند در بحر معارف
چو رحمت امتنانی و وجوبی است	مر عارف را زکن حظّ ربوبی است
کُن عارف کند کار خدایی	به بین ای خواجه خود را از کجایی
کُن عارف بود امر الهی	بکن با امر او هر چه که خواهی
هر آن فتحی که عارف می نماید	به بسم الله آن را می گشاید
گرت شد سرّ بسم الله حاصل	مراد تو نشد آنگاه حاصل
مرا از رحمت حق دور بینی	کر و لال و چلاق و کور بینی

بیان: آن که فرمود: «عدد قواه الظاهرة وهی ۷۸۶...»، قوای یک حرف و یا یک کلمه و یا یک جمله در اصطلاح ارثماطیقی ارواح آنها هستند چنان که در اوایل این صحیفه گفته آمد که «الحروف اشباح والأعداد ارواح» أعنی ارواح وقوی در علم حروف به یک معنی اند. قوه را در فنون علوم، اصطلاحاتی خاص است: در فلسفه، قوه در مقابل فعل است؛

در ریاضی گویند مثلاً: سه به قوه چهار یعنی سه به توان چهار، و این قوه و توان را جذر هم گویند که چون عددی در خودش ضرب شد، عدد مضروب را جذر یا قوه گویند، و حاصل آن را مجذور یا قوه ثانیه، پس قوه اولی جذر جمیع قوی است. و در علم حروف مراد از قوه، روح حرف است. و در علم جفر اعدادی که برای طرح ۲۸ از آنها در عدد ۲۸ تقسیم می شود خارج قسمت را قوه گویند و آنچه که باقی مانده است کسر گویند، آنگاه در جفر منبری از قوه و کسر از جدول تکسیر ابجدی حرف جواب گرفته می شود به تفصیلی که در رساله «دروس اوفاقی» بیان کرده ایم؛ و در معرفت نفس، اطلاق قوی بر حواس ظاهر و مشاعر باطن رایج است؛ و نیز از باب معقول اعم از فیلسوف و عارف، قوی را برملایکه با اختلاف و تفاوت مراتبشان اطلاق می کنند.

و باز قوی در اصطلاح علمای جفر، چهار حرف تنزّل و ترقی و ترقّع و مساوات است؛ جناب مولی میرزا ابوطالب قزوینی رضوان الله علیه در رساله فریده «فرائد الدرر» در تعریف این قوی فرمود: «اعلم أنك إذا نظرت في حروف الدائرة الأبجدية فكل حرف كان قبل الحرف المطلوب بلا فصل يكون هو تنزله، وبالعكس كذلك (ای بلا فصل) ترقیه؛ وکل حرف كان زائداً في العدد على آخر أو ناقصاً عنه بمرتبة فهو ترقعه، وبمرتبتين مساواة...».

مثلاً اگر حرف مطلوب «ج» باشد قوای او این چهار حرف است: «ب ش دل»، و آن را دور صغیر گویند که از ادوار ثلاثه است؛ و اگر نظیره دوائر اهطمی، ابثی، ابجدی، ایقغی با حرف مطلوب باشد دور کبیر است که هشت حرف دور کبیر حرف مطلوب می شوند؛ و اگر دور صغیر با نظیره ابجدیه فقط باشد دور وسطی است، پس ادوار ثلاثه صغیر و وسطی و کبیر است.

قوای یکی از چهار حرف، قوای حرف مطلوب را، قوای قوا گویند مثلاً در مثال فوق قوای ب قوای قوی است و همچنین قوای ش دل که قوای قوی هستند.

نوزده هزار، از ترقی نوزده برخاسته است، و ترقی را در معنیات اهمیت خاص است، مثلاً این بیت که معنی به اسم «علی» است:

چه نام او گذرد بر صوامع ملکوت بقدر مرتبه هر یک زجا بلند شوند

یعنی هر یک از حروف «زجا» که زای و جیم و الف است به قدر مرتبه خود ترقی کند یعنی از آحاد به عشرات رود، پس «زای» عین می شود، و «جیم» لام، و «الف» یاء، و از مجموع اسم علی حاصل می شود.

ای عزیز ذکر بسم الله الرحمن الرحيم را به دستور مذکور مغتنم بدان که مفتاح سعادت است، و در حضور و مراقبت کوش تا سلطان توحید صمدی را به علم یقین، بلکه برتر از

آن به عین الیقین، بلکه بالاتر از آن به حق الیقین، بلکه فراتر از آن به برد الیقین ادراک کنی و به مقام سراح نایل آیی.

لطیفه: عالم، کتاب حق تعالی و مؤلف از کلمات وجودی نوری غیر متناهی است، و این کتاب عینی تکوینی معانی نفس الامری کتاب تدوینی اعنی قرآن کریم حکیم است، و «ظهرت» الموجودات عن بسم الله الرحمن الرحيم. در دفتر دل ثبت شده است که:

به بسم الله الرحمن الرحيم است	سراسر آنچه قرآن کریم است
بود قرآن کتبی آیت عین	بود هر آیت او رایت عین
الف در عالم عینی الوف است	بمانند الف دیگر حروف است
حروف کتسبیش باشد سیاهی	حروف عینیش نور الهی ^۸

۱. فیض کاشانی، وافی، ۹۹/۵، چاپ اول، قطع رحلی.

۲. ابن قتیبه، ادب الکاتب/۱۵۳، چاپ مصر با شرح جوالیقی.

۳. ابن خلدون، مقدمه ابن خلدون/۵۵۳، چاپ مصر.

۴. صدوق، توحید، باب ۲۲۲/۳۱، چاپ سنگی.

۵. عبدالصمد همدانی، بحرالمعارف/۳۷۴، چاپ اول سنگی.

۶. ابن عربی، فتوحات مکیه، ۳/۳۲۸، چاپ بولاق.

۷. کلینی، اصول کافی، ۲/۲۳۱، باب حسد، معرب.

۸. دنیاله ابن لطیفه: وافی، ۱/۱۰۲، ۱۰۳، رحلی، باب حدوث الأسماء و باب معانی الأسماء.